



The Notion of Abū Ṭālib's Disbelief Based on the Narration of Ḍaḥḍāḥ in the Light of Quranic Verses with Emphasis on Sunni Commentaries

Seyed Mahdi Ahmadi Nik¹  | Toktam Harati²

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Jurisprudence and Foundations of Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran; Lecturer of Advanced Levels, Khorasan Seminary, Mashhad, Iran. Email: ahmadinik@razavi.ac.ir
2. Ph.D. Student in Quranic Sciences and Hadith, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: haratitoktam97@gmail.com

Article Info

Article type:
Review Article

Article history:

Received: 10 October 2025

Revised: 12 December 2025

Accepted: 28 January 2025

Available online 01 February 2026

Keywords:

Quran, Narration of Ḍaḥḍāḥ, Sunni Commentaries, Content Criticism, Abū Ṭālib.



ABSTRACT

There have been numerous debates among scholars of Islamic schools of thought—both Imami and Sunni—regarding the faith or disbelief of Abū Ṭālib. One of the narrations cited by some Sunni scholars to prove Abū Ṭālib's disbelief is the narration of Ḍaḥḍāḥ. The fundamental question of this research is whether such a narration, which is exclusively documented in Sunni sources, can be cited in light of the verses of the Holy Quran. Given that safeguarding and preserving the dignity of every Muslim, especially the status of the companions of the Prophet Muhammad (pbuh), is a religious duty, examining this narration based on clear and conclusive evidence is essential. The authors have employed a descriptive-analytical method using library sources to investigate the narration of Ḍaḥḍāḥ, with the aim of conducting a content analysis based on Sunni sources, with an emphasis on Sunni commentaries, and using the Holy Quran as the criterion. The findings indicate that this narration is in conflict with the Holy Quran. Given the clear evidence for the faith of that great companion, such a narration—due to its explicit contradiction with Quranic verses and the authentic and emphatic recommendation of the Holy Prophet (pbuh) to reject what contradicts the Book—is deemed unacceptable, fabricated, and rejected. However, it is necessary to note that he (Abū Ṭālib) would sometimes conceal his faith in order to protect the Noble Prophet (pbuh) more effectively.

Cite this article: Ahmadi Nik, S., M.; Harati, T. (2026). The Notion of Abū Ṭālib's Disbelief Based on the Narration of Ḍaḥḍāḥ in the Light of Quranic Verses with Emphasis on Sunni Commentaries. *Hadith Doctrines*, 10(19), 139-165. <https://doi.org/10.30513/hd.2026.7588.1313>



© The Author(s). Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.



انگاره کفر ابوطالب مبتنی بر روایت ضحضاح، در سنجه آیات قرآنی با تأکید بر تفاسیر اهل سنت

سید مهدی احمدی نیک^۱ | تکتیم هراتی

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران؛ استاد
دروس خارج فقه و اصول حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران. رایانامه: ahmadinik@razavi.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه:
haratitoktam97@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: ترویجی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۱/۱۲ کلیدواژه‌ها: قرآن، روایت ضحضاح، تفاسیر اهل سنت، نقد محتوایی، ابوطالب علیه السلام.	در مورد ایمان یا کفر جناب ابوطالب، بحث‌های نسبتاً فراوانی میان دانشمندان مذاهب اسلامی، اعم از امامیه و اهل سنت واقع شده است. یکی از روایاتی که برخی از عالمان عامه، برای اثبات کفر جناب ابوطالب به آن استناد می‌کنند، روایت ضحضاح است. مسئله اساسی پژوهش آن است که آیا چنین روایتی که منحصرأ مستند به منابع اهل سنت می‌باشد، با توجه به آیات قرآن کریم قابل استناد است؟ از آن جا که پاسداشت و صیانت از آبروی هر مسلمانی به ویژه مقام اصحاب پیامبر اسلام علیهم السلام وظیفه‌ای دینی است، بررسی روایت مزبور با تکیه بر دلایل روشن و مبرهن امری ضروری است. نگارندگان به روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی روایت ضحضاح پرداخته‌اند و هدف تحلیل محتوایی آن بر اساس منابع عامه با تأکید بر تفاسیر اهل سنت، با سنجه قرآن کریم است. یافته پژوهش آن است که روایت مزبور در تعارض با قرآن کریم بوده و با توجه به دلایل روشن بر ایمان آن صحابی بزرگ، چنین روایتی با توجه به مخالفت صریح با آیات قرآن کریم و توصیه معتبر و اکید از سوی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر طرح ما مخالف الکتاب، غیر قابل پذیرش، بر ساخته و مردود است. آری بیان این نکته ضروری است که ایشان برای این که بتوانند بیشتر از وجود نبی مکرم صلی الله علیه و آله دفاع کنند، ایمان خود را در مواردی پنهان می‌نمودند.

استناد: احمدی نیک، سید مهدی؛ هراتی، تکتیم. (۱۴۰۵). انگاره کفر ابوطالب مبتنی بر روایت ضحضاح، در سنجه آیات قرآنی با تأکید بر تفاسیر اهل سنت. آموزه‌های حدیثی، ۱۰(۱۹)، ۱۳۹-۱۶۵.
<https://doi.org/10.30513/hd.2026.7588.1313>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

مقدمه

صیانت از آبروی مسلمانان، به ویژه اصحاب پیامبر ﷺ که جایگاه ویژه‌ای دارند، یکی از اصول بنیادین اندیشه اسلامی است و در فقه، کلام، اخلاق و غیر آن جایگاهی محوری دارد. این وظیفه نه تنها جنبه اعتقادی، بلکه ابعاد سیاسی، اجتماعی و تربیتی نیز دارد. بر همین اساس، در قرآن کریم (حجرات/۲؛ نور/۲۰-۱۱) بر حفظ حرمت و آبروی افراد تأکید و از هتک حرمت آنان، چه در قالب غیبت، سخن چینی و تهمت و چه غیر آن، نهی شده است؛ همچنین بر اجتناب از فتنه‌انگیزی و اختلاف پراکنی اصرار ورزیده شده است.

بدیهی است که صیانت از آبروی مسلمانان، به ویژه اصحاب پیامبر ﷺ، ستون فقرات وحدت امت اسلامی به شمار می‌رود. از منظر علمی، این اصل نه تنها مبنای قرآنی- حدیثی دارد، بلکه با جامعه‌شناسی و روان‌شناسی معاصر نیز همخوانی دارد. پرواضح است که نقض این اصل، به تضعیف سنت نبوی، فروپاشی اجتماعی و در نهایت تفرقه میان مسلمانان منجر می‌شود.

در روایات نیز بر همگرایی و پرهیز از هتک حرمت تأکید شده است؛ از باب نمونه: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۳۴؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۶۲). از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که صیانت از آبروی افراد، واجبی شرعی و عقلی است که در قرآن، روایات و اجماع فقیهان مسلمان ریشه دارد.

در این میان، بدترین نوع هتک حرمت نسبت به مسلمانان، تکفیر آنان است؛ پدیده‌ای که یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌های امت است که وحدت، امنیت و پیشرفت جوامع اسلامی را تهدید کرده و موجب تفرقه در میان امت می‌گردد؛ به ویژه آنگاه که تکفیر، بر پایه پندارهایی فاقد هرگونه دلیل عقلی و نقلی، درباره اصحاب پیامبر ﷺ، افراد یا پیروان مذهبی از مذاهب اسلامی مطرح شود.

جناب ابوطالب در تاریخ اسلام، شخصیتی است که -علی‌رغم نقش تعیین‌کننده خود در پیدایش دعوت نبوی- در معرض نوعی از داوری‌های متعارض قرار گرفته است. این تعارض، در حقیقت بازتاب دو قرائت متفاوت از مفهوم «ایمان»

و حدود شفاعت است؛ قرائتی که در میان برخی از محدثان اهل سنت رسوخ یافته و قرائتی دیگر که در میان شیعیان معروف است و بر آن پای می‌فشازند.

عالمان شیعه و گروهی از محققان اهل سنت، ایمان ابوطالب را امری مسلم دانسته‌اند؛ زیرا آنچه در رفتار او نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده می‌شود، مانند حمایت، نصرت و تحمل آزار قریش، نمی‌تواند صرفاً یک عاطفه قبیله‌ای و نسبی باشد، بلکه نشان‌دهنده نوعی التزام به دعوت الهی است. اما در برابر این رویکرد، دسته‌ای از اهل سنت بر اساس روایاتی چند، به ویژه حدیث معروف «ضحضاح»، مدعی شده‌اند که ابوطالب بر کفر از دنیا رفته و تنها به جهت یاری پیامبر، عذابش تخفیف یافته است.

نکته اساسی اینجا است که چنین روایاتی، اگرچه در ظاهر بر یک واقعه تاریخی (فوت با حالت کفر) دلالت دارند، اما در بطن خود مبتنی بر یک مبنای کلامی خاص درباره قلمرو شفاعت‌اند؛ مبنایی که شفاعت را حتی نسبت به کافر ممکن می‌پندارد و آن را از نوع «تخفیف عذاب» تفسیر می‌کند. این مبنا نه تنها با ظاهر قرآن کریم و سنت قطعی سازگار نیست، بلکه بنیان معرفتی شفاعت را از جایگاه حقیقی خود دور می‌سازد.

از این رو، بررسی این روایات، هم از منظر سندی و هم محتوایی، با نظر به نصوص قرآنی - با توجه به ضرورت صیانت از آبروی یک مسلمان - ضروری است. روشن است که قرآن، شفاعت را در چارچوب ایمان تعریف می‌کند و نمی‌توان آن را با بقای بر کفر جمع کرد. بنابراین، جمع بین محتوای این گونه احادیث چگونه ممکن است؟ آیا در چنین مواردی باید روایت را مبنای قضاوت قرار داد و به آن ملتزم شد، یا حسب «ما خالف القرآن یضرب عرض الجدار» به نصوص قرآنی گردن نهاد؟

بر این اساس، نگارندگان در صدد واکاوی روایت ضحضاح در بستر منابع اهل سنت با تأکید بر منابع تفسیری آنان هستند؛ نگاهی که با وجود پژوهش‌های ارزشمند در این باره، می‌تواند به بازگشایی محوری جدید در بررسی روایت مذکور انجامیده و حقیقت را از زاویه‌ای دیگر روشن نماید.

پیشینه موضوع: مسئله ایمان یا کفر جناب ابوطالب از دیرباز مورد اختلاف علمای

امامیه و اهل تسنن بوده و درباره آن نوشته‌های نسبتاً زیادی نگاشته شده است. کتاب‌های متعددی در این باره وجود دارد. برخی از آن‌ها عبارتند از: «ابوطالب، آموزگار پاسداری» از آقای محمد مهدی اشتهااردی، «ابوطالب مظلوم تاریخ» و «ابوطالب حامی الرسول و ناصره» نوشته نجم‌الدین عسکری، «ایمان ابی طالب و سیره» از علامه امینی، «الحجة على الذاهب إلى تكفير أبي طالب» از سید فخار بن معد، و کتاب‌های دیگری که بیان همه آن‌ها به طول می‌انجامد و چنین مجالی در یک مقاله پژوهشی که با محدودیت حجمی از حیث صفحات مواجه است، نمی‌باشد. علاوه بر کتاب‌های متعدد، مقالات ارزشمندی نیز منتشر یافته که برخی از مرتبط‌ترین آن‌ها عبارت است از: مقاله «سوژه سخن، ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام)» از عبدالله فاطمی نژاد در نشریه مبلغان منتشر شده در بهمن و اسفند ۱۴۰۱. نویسنده در این مقاله به بیان ویژگی‌های شخصیتی جناب ابوطالب می‌پردازد و شواهدی را بر ایمان آن جناب ذکر کرده، ایشان را پیرو آیین حضرت ابراهیم معرفی می‌کند. مقاله دیگری با عنوان «بررسی اتهام کفر به حضرت ابوطالب (علیه السلام)» توسط آقای قاسم خانجانی نگاشته شده است. مقاله مزبور در پاییز و زمستان ۱۴۰۰ در نشریه سیره پژوهی اهل بیت (علیهم السلام) به نشر رسیده است. نویسنده در این مقاله بدون آن‌که به دنبال اثبات ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) باشد، به بیان این مسئله پرداخته است که اساساً چرا اتهام کفر به آن حضرت داده شده است؟ و در پایان اثبات می‌کند که چنین اتهامی کاملاً ناروا و اشتباه است.

مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «نقد روایات ضحضاح در کفر حضرت ابوطالب (علیه السلام)» نوشته جناب فاکر میبیدی که بیشتر به بررسی سندی پرداخته و البته نکاتی را هم درباره محتوا بیان نموده است. همچنین مقاله‌ای توسط ناصر حیدرزاده و مرضیه علی محمدی نوشته شده و در بهار و تابستان ۱۴۰۱ در دوفصلنامه علمی-ترویجی سیره پژوهی اهل بیت (علیهم السلام) به چاپ رسیده که به بررسی این روایت پرداخته است. نیز مقاله‌ای دیگر با عنوان «بررسی روایات ضحضاح» از مرتضوی، سید محمد در مجله دانشگاه فردوسی که بیشتر به بررسی سندی و آوردن دلایلی بر ایمان ابوطالب پرداخته است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «روایات تفسیری ایمان ابوطالب در

سنجۀ نقد و بررسی»، نوشته احمدی نیک، سید مهدی و محمد امامی، منتشر شده در مجله علوم حدیث تطبیقی که این مقاله به بررسی و نقد روایات تفسیری ناظر به کفر ابوطالب بحث نموده و ضعف سندی روایات و نیز تناقض یا تضاد درونی برخی از آن‌ها را با برخی دیگر نشان داده است.

همچنین مقاله «بررسی سندی و دلالتی نزول آیات در کفر ابوطالب» از محمد فاکر میبدی منتشر شده در مجله الهیات قرآنی، بهار سال ۱۳۹۹، و مقاله «تبیین نارسایی حدیث ضحضاح در انکار ایمان ابوطالب» نوشته اعظم ابوالحسنی عراقی، منتشر شده در مجله تاریخ، و نیز مقاله «کنکاشی در حدیث ضحضاح از نگاه فریقین» از جناب محمد فاکر، به بررسی سندی پرداخته و در پژوهش نامه علوم حدیث تطبیقی در سال ۱۴۰۰ به چاپ رسیده است. این پژوهش به بررسی آیاتی که محتوا و مضمون آن‌ها به صراحت، حدیث ضحضاح را نفی می‌کند، پرداخته است. از طرف دیگر، مقاله یاد شده از حیث منابع و شیوه بحث با پژوهش حاضر متفاوت است. نویسنده در این مقاله، رویکردی مستقل به بررسی روایت از نگاه مفسران اهل سنت نداشته است. اما نگاهی که در پژوهش حاضر مورد توجه قرار گرفته، تأکید بر دیدگاه مفسران بزرگ اهل سنت و تبیین نحوه تعارض آشکار روایت ضحضاح با آیاتی از قرآن کریم است که از تفاسیر دانشمندان اهل سنت نیز به دست می‌آید. این نگاه تاکنون با وجود پژوهش‌های ارزشمند، مغفول واقع شده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در مجموعه نوشته‌های مرتبط، پژوهشی با تمرکز بر نقد محتوای این روایت با تکیه بر تفاسیر اهل سنت وجود ندارد. به نظر می‌رسد جای پژوهشی با نقد محتوایی این روایت با تکیه بر تفاسیر اهل سنت در این میان خالی است؛ زیرا پر واضح است که وقتی روایتی در کتاب‌های عامه بیان می‌شود، نقد آن با توجه به منابع آنان به‌ویژه شخصیت‌های معروف و بزرگ آن، می‌تواند دارای تأثیرگذاری بیشتری در مخاطبان حقیقت‌جو بوده و حقیقت را دقیقاً از آنجا که مشوه و محرف جلوه داده شده، روشن سازد. چنان‌که برخی از حدیث‌پژوهان بزرگ تاریخ معاصر بر همین اساس به بررسی روایات و گزارش‌های بیان شده در منابع روایی به نقد و تحلیل پرداخته‌اند؛ همانند مرحوم علامه امینی که با چنین رویکردی

و با تکیه بر منابع اهل سنت به فحص و بررسی در کتابخانه های گوناگون در بلاد اسلامی جان فرسوده و میراث ماندگاری را برای جوامع اسلامی بلکه بشری به یادگار گذاشته و حقایق فراوانی را آشکار و تبیین نموده و توانسته حقیقت های بسیاری را برای حقیقت جویان روشن نماید.

این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی، روایت مورد اشاره را با تکیه بر منابع اهل سنت با تأکید بر تفاسیر آنان، با عرضه بر قرآن کریم، مورد بررسی محتوایی قرار داده و سعی نموده به سؤال مورد اشاره پاسخی مستدل ارائه نماید. از این رو، پژوهش حاضر با چنین رویکردی در بین پژوهش های منتشر یافته، غیر مسبوق به سابقه و برخوردار از نوآوری قابل ارزیابی می باشد.

۱. روایت ضحضاح

روایت ضحضاح با تعبیر گوناگونی در کتب اهل سنت نقل شده است که البته در یک قسمت مشترک اند و آن جمله «أبو طالب (هو) فی ضحضاح من النار» است. در این پژوهش بر آنیم که این روایت - که در کتاب صحیح بخاری نیز آمده است - را مورد بررسی قرار دهیم. روایت مورد نظر در مواردی از کتاب صحیح بخاری به چشم می خورد:

مورد اول:

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ سَفْيَانَ، حَدَّثَنَا عَبْدِ الْمَلِكِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ، حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمَّكَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحْوَطُكَ وَيَغْضِبُ لَكَ؟ قَالَ: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْ أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (بخاری ج ۱، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۵۲).

در کتاب شرح ابن بطلال، این روایت ذیل عنوان «کنیه مشرک» ذکر شده و از حضرت ابوطالب تحت عنوان مشرک نام برده شده است. راوی از حضرت رسول ﷺ سؤال می کند: آیا ابوطالب نفعی از کمکش به شما برد؟ حضرت پاسخ می دهند: «بله، اگر به خاطر من نبود، او در درک های جهنم بود؛ ولی اکنون در ضحضاحی از آتش است» (ابن بطلال، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۳۵۵).

مورد دوم:

روایت با اندکی تفاوت با این سند ذکر می‌شود:

حدَّثنا موسى بن اسماعيل، حدَّثنا أبو عوانة، حدَّثنا عبد الملك عن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن عباس بن عبد المطلب، قال: يا رسول الله، هل نفعت أبا طالب بشيء، فإنه كان يحوطك و يغضب لك؟ قال: «نعم، هو في ضحضاح من نار، لولا أنا لكان في الدرك الأسفل من النار» (بخاری جعفی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۴۶).

مورد سوم:

آخرین مورد روایت تفاوت بیشتری نسبت به دو مورد قبل دارد:

حدَّثنا ابراهيم بن حمزة، حدَّثنا ابن أبي حازم و الدراوردی عن یزید عن عبد الله بن خباب عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه: أنه سمع رسول الله ﷺ و ذكر عنده عمه أبوطالب، فقال: «لعله تنفعه شفاعتي يوم القيامة، فيجعل في ضحضاح من النار يبلغ كعبه، يغلى منه أم دماغه» (بخاری جعفی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۱۱۶).

در شرح ابن بطل آمده است: در عذاب ابولهب و ابوطالب هر دو تخفیف داده می‌شود، ولی در عذاب ابوطالب تخفیف بیشتری داده می‌شود؛ چون ایشان حامی و یاور پیامبر بودند؛ اما ابولهب بسیار پیامبر را آزار می‌داد، لذا عذابش تخفیف کمتری دارد (ابن بطل، ۱۴۲۳، ج ۷، ص ۱۹۵). این تخفیف دلالت می‌کند که این دو با حالت کفر از دنیا رفته‌اند و این تخفیف به خاطر قرابتشان با نبی مکرم اسلام ﷺ و انجام اعمال خیر است؛ و این نشان‌دهنده فضل عظیم خداوند نسبت به کافران است (ابن بطل، ۱۴۲۳، ج ۷، ص ۱۹۵).

پیش از هر مطلبی، شایسته است به بررسی معنای کلمه «ضحضاح» و فهم معنای آن در میان واژه‌نگاران بپردازیم و با توجه به آن، روایت را معنا کنیم. «ضحضاح» در لغت به معنای آب کم عمق، آب اندکی که تا برآمدگی پا یا تا نیمی از ساق پا می‌رسد، ترجمه شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۳). جُمُهرَةُ اللغة می‌نویسد: ضحضاح، آب کمی را گویند که در کف برکه است (ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۱۸۷). همچنین به آبی گفته می‌شود که کسی در آن غرق نمی‌شود (ابن عباد، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۹۷). واژه «درک» و «درکه» به معنای سیر نزولی و رو به پایین و سقوط است که در مورد جهنم به کار می‌رود؛ گفته می‌شود: «الجَنَّةُ درجات و النار درکات». همچنین به

معنای قعر و ته یک شیء به کار می‌رود (قیم، ۱۳۸۹، ص ۴۷۷).

با توجه به معنای این دو واژه در لغت، روایت این‌گونه معنا می‌شود: «ابوطالب در قعر جهنم و پایین‌ترین قسمت آن بود، ولی به خاطر من به قسمت‌های بالاتر آتش منتقل شد».

با توجه به اینکه روایت ضحضاح از حیث سند بررسی و ضعف آن در پژوهشی به اثبات رسیده است (فاکر میدی، ۱۳۹۹، ص ۳۹-۱۳)، نویسندگان در این پژوهش در صدد تحلیل و نقد محتوایی روایت ضحضاح در پرتو آیات قرآن کریم با توجه به نگاه مفسران اهل سنت هستند و البته برای تقویت مدعا و تجمیع قرائن، شواهدی را بر اسلام ایشان که در منابع اهل سنت تصریح شده، بازخوانی خواهند نمود.

۲. ابوطالب در تفاسیر اهل سنت

برخی از اندیشمندان اهل سنت، فصلی از کتاب خود را با عنوان «ذکر الآیات التي زعموا أنها نزلت فی أبی طالب» نام نهاده و در آن به بررسی آیاتی پرداخته که در کتاب‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و نویسندگان این کتب با نقل روایاتی، پنداشته‌اند که در مورد حضرت ابوطالب نازل شده است. از ابن مسیب نقل شده که وی از قول پدرش نقل کرده است: هنگامی که وفات حضرت ابوطالب رسید، پیامبر بر ایشان وارد شدند در حالی که ابوجهل نیز حضور داشت. پس پیامبر فرمودند: «ای عموجان، بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، کلمه‌ای که با آن برای تو در نزد خداوند احتجاج می‌کنم». پس ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه گفتند: «ای ابوطالب، از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟» پس پیوسته با او تکلم می‌کردند تا اینکه آخرین کلمه‌ای که با آن‌ها گفت، این بود: «بر آیین و کیش عبدالمطلب». پس پیامبر فرمودند: «به زودی برای تو استغفار می‌کنم». پس آیه نازل شد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ وَلَا يَكُونُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ﴾ (توبه/۱۱۳)؛ «برای پیامبر و مؤمنان شایسته و روا نیست که برای مشرکان، پس از آن‌که آشکار شد که اینان از اهل آتشند، طلب استغفار کنند، هر چند از خویشاوندان و صاحب‌قربابت باشند». و همچنین این آیه شریفه نازل شد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص/۵۶)؛ «قطعاً تو نمی‌توانی کسی را

که دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت‌پذیران داناتر است» (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۶). این مطلب یادکردنی است که بر اساس نوشته برخی از پژوهشگران، آیه در ذات خود ناظر به کسی نیست، بلکه در مقام نفی هدایت حقیقی از شخص نبی ﷺ و اثبات اختصاص هدایت بر اساس توحید افعالی برای خدا است، مانند آیه شریفه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال/ ۱۷) (فاکر، ۱۳۹۹، ص ۱۸).

در نقد این روایت چنین آمده: این روایتی غریب، مردود و غیرقابل قبول است و استناد به آن جایز نیست. اما توضیح مطلب آن که حافظ ابن حجر در کتاب «الفتح» (ج ۷، ص ۱۹۵) اذعان کرده است که در مورد نزول آن در مورد ابوطالب تردید وجود دارد و این نقدی آشکار بر روایت ابن مسیب از پدرش در روایت داستان وفات ابوطالب است که در صحیحین آمده است. در «الفتح» (ج ۸، ص ۵۰۸) آمده است که این آیه در حق عمویش نازل شده است و او گفته است: «این محل اشکال است، زیرا وفات ابوطالب به اجماع در مکه پیش از هجرت بوده است و ثابت شده است که پیامبر ﷺ هنگام انجام حج عمره بر سر قبر مادرش آمد و از پروردگارش اجازه خواست تا برای او طلب آمرزش کند؛ سپس این آیه نازل شد و اصل این است که نزول آیه تکرار نشود» (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۷). نویسنده ادامه می‌دهد: به نظر من این سخن او مردود است. این مطلب در مسند احمد (۱/ ۹۹ و ۱۳۰) آمده است. چنان‌که حافظ در «الفتح» (۵۰۸/ ۸) از مولای ما علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شنیدم مردی برای پدر و مادرش طلب آمرزش می‌کرد و آن‌ها مشرک بودند؛ پس این مطلب را به پیامبر ﷺ گفتم و خداوند آیه ﴿لَيْسَ لِلنَّبِيِّ...﴾ را نازل کرد». سند این روایت صحیح است.

این روایات باعث ایجاد ابهام در مورد سبب نزول آیه و بطلان استفاده از آن به عنوان دلیل بر نزول آن درباره ابوطالب یا مادر پیامبر ﷺ می‌شود. دحلان در ادامه چنین نتیجه گرفته است: بنگرید که چگونه آیات را نقل کرده، احادیثی را در تهمت به مادرش ﷺ و پدرش و عمویش بیان می‌کنند. احادیثی وجود دارد که در مبحث عذاب قبر به آن‌ها اشاره کردیم که در آن‌ها آمده است که

قبر دو دختر پیامبر ﷺ و پسرش قاسم در آنجا قرار داشتند. این نشان می‌دهد که دست‌های آلوده ناصبیان که در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس از نفوذ و قدرت برخوردار بودند، این روایات را جعل کرده و منتشر داده‌اند تا مردم آن‌ها را باور کنند و ما الحمدلله از کسانی نیستیم که فریب اینها را بخوریم. بنابراین روایت از درجه اعتبار ساقط می‌شود و به تبع آن، اینکه این دو آیه درباره ابوطالب نازل شده باشد نیز، از درجه اعتبار ساقط می‌گردد (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۸-۱۹).

بیان وجوه دیگری در ناسازگاری با نزول آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾ درباره ابوطالب:

در مورد این آیه شریفه به چند صورت می‌توان پاسخ داد:

۱. آیات شریفه می‌فرمایند: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَقَالُوا إِنَّ نَتِيجَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُحِيطُ إِلَيْهِ تَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (قصص/ ۵۵-۵۷). مضمون آیات این است که: «و چون سخن لغوی بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن شماست. سلام بر شما [سلام وداع] ما نادانان را نمی‌خواهیم. تو هر که را دوست داری هدایت نمی‌کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و او به هدایت‌یافتگان داناتر است و می‌گویند: اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، از سرزمین خود ربوده خواهیم شد. آیا برای آنان حرم امنی قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی به سوی آن آورده می‌شود که رزقی است از جانب ما اما بیشتر آنان نمی‌دانند». این خطاب به امت است، نه به ابوطالب، همان‌طور که در قول خداوند متعال آمده است: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...﴾ (بقره/ ۲۷۲)؛ «تو مسئول هدایت آن‌ها نیستی، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند». یاری و حمایت ابوطالب از پیامبر گواه آن است که وی از ربوده شدن از سرزمینش نترسید؛ زیرا اگر می‌ترسید، از پیامبر دفاع نمی‌کرد (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۸). آلوسی از مفسران اهل سنت آیه را در شأن ابوطالب ندانسته، ذیل این آیه چنین می‌گوید: مقصود از «مَنْ أَحْبَبْتَ» هر کسی است که تو ای پیامبر طبعاً میل به

ایمان آوردنش داری، چه از قوم خودت، چه از بقیه مردم؛ لکن تو هر چقدر تلاش کنی و همه توانت را بذل کنی، قدرت نداری او را داخل اسلام کنی و لکن این خداست که می‌تواند وی را هدایت کرده، داخل اسلام کند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۳۰۲). در برخی تفاسیر جدید اهل سنت نیز همین قول آلوسی آورده شده است (ر.ک: قاسمی، ج ۷، ص ۵۲۸). در تفسیر دیگری از اهل سنت، این آیه در شأن عثمان بن نوفل بن عبد مناف نازل شده است؛ وی به پیامبر می‌گفت: می‌دانم تو بر حق هستی، ولی از اعراب می‌ترسم که اگر ایمان بیاورم، مرا از سرزمینم بیرون کنند (صاوی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۱۵۶).

۲. چگونه ممکن است ضمیر در آیه شریفه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾ به ابوطالب برگردد؟! در حالی که پیامبر اکرم ﷺ کفار را دوست نداشت، همان‌طور که خداوند متعال طبق آیه شریفه قرآن، آنان را دوست ندارد: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ (روم/۴۵)؛ «به یقین او (خداوند) کافران را دوست ندارد». و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله/۲۲)؛ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود، آنان را تأیید فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند؛ آن‌ها حزب الله‌اند؛ بدانید قطعاً فقط حزب الله رستگارند».

نکته: ملاحظه کنید که چگونه عوامل ناصبی اموی کار را به اینجا رساندند که عمومی پیامبر و والدین ایشان را از اهل آتش قرار دادند و چگونه از بوسفیان و معاویه - که همچنان با خاندان پیامبر علناً دشمنی می‌کردند و تا آخر عمر مرتکب گناه می‌شدند - دفاع می‌کردند. بلکه آنان و پیروان معاصرشان به جایی رسیده‌اند که از

مروان بن حکم و پدرش - که از سوی نبی مکرم اسلام طرد شده بود - دفاع می‌کنند و حال آن‌که پیامبر ﷺ در مورد آنان فرمود: «إِنَّهُ الْوَزْغُ ابْنُ الْوَزْغِ» (حاکم در مستدرک، ۴/۴۷۹). همچنین از یزید و حجاج و امثال این ستمگران دفاع می‌کنند و حتی در دفاع از آن‌ها کتاب می‌نویسند. از این ظلم آشکار به خداوند پناه می‌بریم (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۹).

همو دو روایت دیگر را نیز از صحیح بخاری ذکر می‌کند که درباره کافر از دنیا رفتن ابوطالب بیان شده است. این دو روایت عبارت‌اند از:

۱. روایت عبدالله بن حارث: عباس بن عبدالمطلب برای ما روایت کرد که به پیامبر ﷺ عرض کردم: «چه چیزی تو را از عمویت بی‌نیاز کرد؟ در حالی که او از تو حمایت و پشتیبانی می‌نماید و به خاطر حمایت از تو با دشمنان با خشم و غضب برخورد می‌نماید». فرمود: «او در عمق کمی از آتش است و اگر من نبودم، او در درک اسفل جهنم (عمیق‌ترین قسمت جهنم) بود». نویسنده در نقد این روایت می‌نویسد: البته که این روایت در نزد ما صحت ندارد؛ زیرا اصلاً شایسته حضرت عباس نیست که چنین سؤالی از پیامبر کرده باشد. اما از جهت حدیثی: این روایت را ابن سعد در طبقات نقل کرده و کلام عباس از پیامبر ﷺ این سؤال است که «به ابوطالب چه امیدی داری؟» که حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «تمام امیدم به خداست». و این لفظ اضطراب دارد. از طرف دیگر، ناقل این روایت عبدالله بن حارث بن نوفل است که خود اموی مشرب بوده و مادرش هند همسر ابوسفیان و خواهر معاویه است؛ هنگامی که یزید بن معاویه از دنیا رفت، اهل بصره با او مخالفت کردند، ولی عبدالله بن زبیر از او حمایت می‌کرد.

۲. روایت دوم در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری نقل شده است که وقتی در نزد پیامبر یادی از عموی ایشان شد، فرمودند: «شاید در روز قیامت شفاعت من به او نفعی برساند تا در عمق کمی از آتش قرار بگیرد به گونه‌ای که کعب پاهایش در آتش باشد و از شدت حرارت مغزش به جوش آید». نویسنده به این روایت از وجوه گوناگون پاسخ می‌دهد:

الف) این روایت با صریح آیات قرآن منافات دارد. چون خداوند در آیات شریفه

این گونه از کفار خبر می‌دهد: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾ (فاطر/۳۶)؛ «کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنهاست؛ نه فرمان مرگشان صادر نمی‌شود که بمیرند و نه از عذابشان کاسته می‌شود؛ این گونه هر ناسپاسی را کیفر می‌دهیم». یا در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿لَا يَفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾ (زخرف/۷۵)؛ «[عذاب] را از آنان سبک نکرداند و آنان در آنجا ناامیدند». و در سوره بقره تصریح می‌کند که کافران از آتش دوزخ خارج نمی‌شوند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ (بقره/۱۶۷)؛ «و آنان که [به جای خدا از پیشوایان شرک و کفر] پیروی کردند، گویند: کاش برای ما بازگشتی [به دنیا] بود تا ما هم از آنان بی‌زاری می‌جستیم همان گونه که آنان از ما بی‌زاری جستند. خدا این گونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است، به آنان نشان می‌دهد و اینان هرگز از آتش خارج نخواهند شد». همین مضمون در سوره مائده تکرار شده است: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ (مائده/۳۷)؛ «پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی از آن خارج نمی‌شوند و برای آنان عذابی پایدار است». و در جای دیگری می‌فرماید که شفاعت شافعین نیز در مورد کفار پذیرفته نمی‌شود: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر/۴۸)؛ «شفاعت شافعین به حال آنان سودی ندارد». در حالی که قائلان به کفر ابوطالب با توجه به روایت ضحضاح اعتقاد دارند که از عذاب ایشان [با این که کافر از دنیا رفته‌اند] به سبب شفاعت پیامبر اکرم ﷺ کم می‌شود.

ما به آنان پاسخ می‌دهیم: [بر طبق آیات شریفه قرآن] یکی از شروط شفاعت این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد از کسانی باشد که خداوند به شفاعتش رضایت دهد: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (انبیاء/۲۸)؛ «[خدا] همه گذشته آنان و آینده شان را می‌داند و جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی‌کنند و آنان از ترس او هراسانند». نویسنده پس از بیان آیاتی که این روایت در تناقض کامل با آنهاست، در نقد این روایت چنین می‌گوید: آنچه اصولیان بر آن اقرار دارند و مورد

پذیرش آنهاست، این است که هر گاه خبر واحد در تعارض با نص قطعی قرآن باشد، از درجه استدلال ساقط می شود و دیگر نمی توان به آن استناد نمود (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۲۳-۲۵).

ب) این روایت را ابن عدی در کتابش «الکامل فی ضعفاء الرجال» (۲۳۶/۴) در شرح حال عبدالله بن خباب ذکر کرده است و به نظر می رسد که از ساخته های اوست؛ بر اساس نقل برخی، اگرچه ابن خباب به داشتن علم مورد تحسین قرار گرفته، اما توثیق نشده است (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۲۴).

ج) چگونه در روایت عباس در مسلم (۲۰۹) آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «او را در قعر آتش یافتیم، پس او را به سوی کف آتش بیرون آوردیم» و در اینجا می فرماید: «شاید شفاعت من در روز قیامت به او سود رساند، پس او را در کف آتش قرار دهد». این تناقضی آشکار است [زیرا معلوم نیست این تخفیف عذاب همین الان واقع می شود یا در روز قیامت و آیا این عذاب به عالم برزخ ارتباط دارد یا به قیامت؟!]. مصنف در ادامه از نکته دیگری اظهار تعجب و شگفتی می کند و آن را دلیل دیگری بر بطلان روایت ضحضاح می داند. وی چنین بیان می کند: عجیب و شگفت آور است در آنچه از سرورمان رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که آن حضرت بر ابن ابی سلول منافق نماز خواند [و منافقین در پایین ترین طبقات جهنم خواهند بود] و برای او طلب آمرزش کرد و پیراهنش را بر او پوشاند، چنان که در صحیحین و غیر آن روایت شده است. پس اگر خداوند متعال سال ها پیش از آن، سرورمان رسول خدا ﷺ را از طلب آمرزش برای کفار - که از آن جمله ابوطالب بود - نهی کرده بود، پس چگونه ممکن است پس از آن برای ابن ابی سلول طلب آمرزش کند و بر خلاف آنچه خداوند متعال به او امر کرده بود، عمل کند؟ (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۲۶).

به نظر می رسد در اینجا توضیحی نسبت به کتاب اُسنی المطالب مفید باشد. جالب است بدانیم نویسنده این کتاب یکی از مفتیان بزرگ اهل سنت و پیرو مذهب شافعی است. ولی کتاب وی یکی از آثار مهمی است که به دفاع از ایمان ابوطالب پرداخته است. این کتاب همان طور که در این مقاله مشاهده می کنید با بررسی دقیق احادیث و استدلال های تاریخی تلاش می کند تا غبار کفر را از چهره

پدر والا مقام حضرت علی علیه السلام بزادید و ایمان راستین ایشان را اثبات کند. نویسنده در این کتاب به نقد روایت ضحضاح می‌پردازد و از ابعاد گوناگون کذب و جعلی بودن آن را به نمایش می‌گذارد. به چند نمونه از این ابعاد اشاره می‌کنیم:

۱. سند روایت: نویسنده نشان می‌دهد که این روایت از نظر سندی قابل مناقشه است و بسیاری از راویان آن مورد نقد هستند.

۲. تناقض با حمایت‌های حضرت ابوطالب: حضرت ابوطالب از بزرگ‌ترین حامیان پیامبر اکرم و رسالت ایشان بود. این حمایت‌ها به گونه‌ای بود که جز با ایمان آن حضرت به نبی مکرم اسلام قابل توجیه نیست و این روایت در تناقض کامل با این وقایع تاریخی است.

۳. تعارض با روایات دیگر: این روایت یا بهتر بگوییم این دسته از احادیث ضحضاح با روایات فراوان دیگری که به صراحت از ایمان آن حضرت سخن می‌گویند در تعارض است.

و می‌توان به آن افزود:

۴. تناقض با صریح آیات قرآن.

۵. تناقض با شواهد قطعی تاریخی.

این مطالب حاکی از آن است که روایت ضحضاح مورد پذیرش همه علمای اهل سنت نیست و برخی از آنان اعتقادی کاملاً بر خلاف داشته، حضرت ابوطالب را مسلمان و مؤمن به خداوند متعال می‌دانند که رسالت پیامبر و همه انبیای قبلی را نیز پذیرفته‌اند و با حالت ایمان به خدا از دنیا رحلت کرده‌اند.

از آنجا که تجمیع قرائن به منظور احراز واقعیت و رسیدن به حقیقت می‌تواند اطمینان‌آور باشد، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. از جمله اینکه احتمال قوی و اطمینان‌آور وجود دارد که حدیث ضحضاح در امتداد تنقیص امام علی علیه السلام باشد و غیرقابل پذیرش است؛ مسئله‌ای که برخی از عالمان عامه نیز به آن تصریح نموده‌اند (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۴، ص ۶۳). در اینجا تذکار این نکته خالی از فایده نیست که این واقعیت که در صحیح بخاری و مسلم احادیث ساختگی وجود دارد، بر ساختگی روایت ضحضاح از این منظر نیز دور از ذهن نمی‌باشد.

در جایی چنین آمده که عمرو بن عاص نقل می‌کند که از پیامبر اکرم شنیدم که می‌فرمود: «همانا آل ابوطالب اولیاء من نیستند، بلکه اولیاء من فقط خدا و صالح المؤمنین هستند» (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۴). ابن ابی‌الحدید در ادامه یادآور می‌شود که بخاری و مسلم در کتب صحیحشان این روایت را مسند و متصل به عمرو بن عاص نقل کرده‌اند. و این خود شاهد و بلکه دلیل واضحی بر وجود چنین روایات جعلی در کتاب صحیح بخاری است. این در حالی است که با توجه به برخی تفاسیر اهل سنت مانند تفسیر آلوسی و الدر المنثور سیوطی، مقصود از صالح المؤمنین حضرت علی علیه السلام است و ایشان بدون شک از آل ابوطالب محسوب می‌شوند. لذا این روایت در تناقض کامل با برخی روایات این تفاسیر است. آلوسی و دیگران در ذیل آیه شریفه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (تحریم/ ۴) می‌آورند: در حدیثی از ابن‌مردویه- از مورخان و محدثان اهل سنت - با واسطه اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که «صالح المؤمنین»، علی بن ابی‌طالب است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۴، ص ۳۴۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲۴۳). به روایت این تفاسیر، تنها حضرت علی علیه السلام باشند و یا مقصود ابوبکر، عمر و حضرت علی علیه السلام باشند، در هر دو صورت در تناقض با روایت «لیسوا من آل ابی طالب اولیائی إِمَّا وَلِیُّ اللَّهِ وَصَالِحُ المؤمنین» است که در صحیح بخاری نقل شده است.

وی در ادامه چنین آورده که این روایت از حسین الکرایسی نقل شده و این شخص به دشمنی و عداوت با آل پیامبر صلی الله علیه و آله و انحراف از راه آنان مشهور است؛ به همین جهت روایتش پذیرفته نیست (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۵).

وجود احادیث جعلی نشان می‌دهد که به احادیثی که به گونه‌ای به امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام ارتباط دارد و از طرفی حاکی از مذمت ایشان است - چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم - باید به دیده تردید نگریست. روایت ضحضاح یا مجموعه احادیث ضحضاح که نسبت کفر به پدر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌دهد، بدون شک می‌تواند یکی از ده‌ها روایتی باشد که در صدد پایین آوردن شأن مولای متقیان و امام اول شیعیان است. بزرگی می‌فرمود: «تنها جرم حضرت ابوطالب

این است که پدر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است». یادآوری این نکته لازم است که یکی از اعتقادات امامیه این است که معصومان علیهم السلام تمام اجدادشان موحد و یکتاپرست بوده‌اند و در اجداد آنان هیچ مشرک و کافری وجود نداشته است؛ لذا اینکه پدر حضرت علی علیه السلام کافر بوده و جایگاهی از آتش داشته باشد، خلاف اعتقادات مسلم امامیه است و برای هر کسی که اندک آشنایی تاریخی با شخصیت آن حضرت داشته باشد، هرگز پذیرفتنی نیست.

۳. روایت ضحضاح در پرتو آیات قرآن کریم

مرحوم علامه امینی، ضمن آوردن بحثی درباره روایت ضحضاح به توضیح و نقد آن پرداخته، تعدادی از آیات قرآن کریم را آورده و اثبات نموده که مضمون روایت مورد بحث با آن‌ها منافات دارد و در پایان می‌فرماید: این روایت از روایاتی است که به فرمایش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باید آن را به دیوار زد، زیرا که یکی از سنجه‌های روایات، قرآن کریم است و روایتی که با قرآن منافات دارد، «يُضْرَبُ بِهَا عَرْضُ الْجِدَارِ»؛ و روشن است که این تضاد و تنافی، خود دلیل مهمی بر جعلی بودن و کذب این روایت است. برای اثبات مجعول بودن روایت مورد بحث، به بخشی از آیات قرآن کریم که در تضاد با این روایت است، در اینجا اشاره می‌نمایم:

آیه ۳۶ سوره مبارکه فاطر: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ﴾؛ در این آیه شریفه، خداوند متعال می‌فرماید: از عذاب کافران کم نمی‌شود و به آن‌ها تخفیفی داده نمی‌شود [و حال آن‌که روایت ضحضاح - به فرض کافر بودن حضرت ابوطالب (العیاذ بالله) - خبر از کم شدن عذاب برای کافر دارد و این با صریح آیه قرآن منافات و تعارض دارد]. این مضمون در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است: آیه ۸۵ سوره مبارکه نحل: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾؛ آیه ۸۸ سوره مبارکه آل عمران: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾؛ و آیه ۱۶۲ سوره مبارکه بقره: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾ (امینی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۵). برخی از مفسران اهل سنت ذیل این آیات تصریح دارند که از عذاب کافران چیزی کم نمی‌شود و تخفیفی برای آنان نیست و حتی این گونه نیست که برایشان مرگ رقم خورده و از

عذاب رهایی یابند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۷۸؛ ج ۲، ص ۸۵؛ ج ۱، ص ۲۸۶؛ ثعلبی، ۱۴۰۴، ج ۸، ص ۱۱۴؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۴۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۶۰). در برخی از تفاسیر به صراحت چنین آمده: «و الذین ستروا ما تدل علیه العقول من شمس الآيات و أنوار الدلالات، لهم نار جهنم لا يحكم عليهم فيها بموت ثان فيستريحوا من الآلام، و لا يخفف عنهم العذاب فيها، بل كلما خبت زيد سعيها» (مراغی، بی تا، ج ۲۲، ص ۱۳۲). بر این اساس می توان گفت آیه به صراحت عدم امکان تخفیف عذاب از کافران را بیان نموده و می فرماید: آنان که در پرتو دلایل روشن، آنچه را عقل ها بدان رهنمون می شوند (توحید و یکتاپرستی) را نادیده گرفته و به آن توجه ننمودند و کافر شدند، نصیبشان آتش دوزخ است؛ در آنجا نه حکم مرگ دومی بر آنان رانده می شود تا از درد و رنج بیاسایند، و نه از عذابشان کاسته می گردد، بلکه هر زمان که آتش رو به خاموشی رود، بر شعله هایش افزوده می شود. در ارتباط با عدم تخفیف عذاب برای کافر باید گفت مراد از این که هرگاه آتش رو به خاموشی رود، شعله ورتر می شود، آن است که منشأ آتش، خود ذات کافر است. تا زمانی که این «نفس محجوب از حق» وجود دارد، سوخت آتش تأمین است ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾. چون محتوای درونی این افراد با «انکار حق» عجین شده، عذاب نیز امری ذاتی و جدایی ناپذیر خواهد بود.

و در آیات ۴۹-۵۰ سوره مبارکه غافر آمده است که از عذاب کافران در روز قیامت کم نمی شود و هر چقدر هم دعا کنند، دعایشان جز گمراهی و تباهی نخواهد بود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾. تفسیر کشاف ذیل این آیات چنین بیان می کند: هیچ شفاعتی پذیرفته نمی شود مگر با دو شرط: ۱. کسی که برای او شفاعت می شود، ظالم نباشد؛ ۲. اجازه شفاعت در زمان مقرر داده شود (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۷۱). پر واضح است که حدیث ضحضاح در تعارض کامل با گفته این مفسران ذیل این آیه شریفه است؛ زیرا یکی از مصادیق اعظم ظلم، ظلم به پروردگار متعال است که در قرآن کریم نیز با عنوان ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ معرفی شده و بارزترین مصداق آن، کفر است. و اگر بر اساس حدیث فوق، حضرت

ابوطالب کافر باشد، مصداق اتم ظالم بوده، شفاعت شافعین شامل حال وی نخواهد شد؛ پس چگونه با شفاعت پیامبر اکرم ﷺ در عذاب ایشان تخفیف داده شده است؟! همین طور است مخالفت این روایت با آیه ۸۶ سوره مبارکه بقره: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ و ...

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که به فرض پذیرش این که حضرت ابوطالب مشرک از دنیا رفته باشد، این روایت با تمام آیات بیان شده منافات دارد (امینی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۶)؛ زیرا در تمام این آیات سخن از عدم پذیرش شفاعت شافعان در مورد کفار و مشرکان است؛ به گونه‌ای که نه تنها شفاعت در مورد آنان پذیرفته نیست، بلکه حتی از عذاب آنان کاسته نیز نمی‌شود و این در حالی است که روایت ضحضاح تخفیف در عذاب مشرک - به فرض پذیرش - را تصریح نموده و بازگو می‌کند. و روشن است که یکی از ملاک‌های ارزیابی روایت و پذیرش آن، موافقت با قرآن یا دست کم عدم مخالفت آن با این کتاب شریف است. بر این اساس، به نظر ایشان روایت ضحضاح از آن دسته روایات ساختگی و جعلی است که قابل استناد نبوده و باید آن را مردود و غیر قابل استناد دانست.

فخر رازی ذیل آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص/۵۶)، سه مسئله را مطرح می‌کند و ذیل مسئله اول چنین بیان می‌کند: ظاهر این آیه هیچ دلالتی بر کفر ابوطالب ندارد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۵، ص ۵). روایت مورد بحث افزون بر آن که مخالف دیدگاه قرآن در مورد شفاعت است، موجبات طعن دشمنان را نسبت به یکی از صحابه پیامبر اسلام ﷺ - آن هم بزرگ‌ترین حامی ایشان - فراهم نموده و دست جریان تکفیری را بازتر می‌نماید.

۴. شواهد و قرائن

اکنون، پس از بیان برخی از مفسران صاحب نام اهل سنت درباره حضرت ابوطالب، به شواهدی اشاره می‌شود که در برخی منابع اهل سنت نسبت به حضرت ابوطالب مطرح شده است که نشان از مسلمان بودن ایشان و اعتقاد راسخشان به خداوند متعال دارد و به گونه‌ای می‌تواند در راستای تجمیع قرائن و تراکم ظنون، در تقابل با محتوای روایت مورد بحث، بطلان و بر ساختگی آن را تقویت نموده و انسان را

به برساختگی آن به اطمینان برساند.

۴-۱. سوگند ابوطالب

در گزارشی از قول ابن سعد در طبقات چنین نقل شده است: «چون ابوطالب به یاری و دفاع جانانه از پیامبر اکرم ﷺ برخاست، قریش علیه او موضع گرفتند و به ایشان گفتند: پسر برادرت خدایان ما را سب می‌کند و پدران ما را گمراه می‌خواند؛ یا او را به ما تسلیم کن، یا بین ما و شما جنگ حکم کند». حضرت ابوطالب فرمودند: «به خدا سوگند هرگز او را تسلیم شما نمی‌کنم». قریش گفتند: «عمارة بن ولید بن مغیره، زیباترین و بهترین جوان قریش است؛ او را عوض پیامبر بگیر و [پسر برادرت را] تسلیم ما کن تا او را بکشیم؛ یک مرد در مقابل یک مرد». ابوطالب در پاسخ فرمود: «خداوند صورت‌های شما را زشت گرداند؛ به خدا سوگند چه سخنان بدی گفتید؛ او را به شما تسلیم کنم که وی را بکشید؟!» سپس ادامه داد: «بین شتران ماده و بچه‌های شیرخواره‌شان جدایی افکنید؛ اگر شتر ماده از فرزند شیرخواره‌اش جدا شد، من هم پسر برادرم را به شما تحویل می‌دهم» (ابن جوزی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۸). شبیه این کلمات در کتاب الکامل فی التاریخ از ابوالحسن ابن الاثیر نیز آمده است (ابن الاثیر، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۶۱).

این کلمات حضرت ابوطالب که فرمود: «خداوند صورت‌های شما را زشت گرداند، به خدا سوگند چه سخنان بدی گفتید»، نشان از آن است که او خداوند را قبول داشته که به او سوگند یاد می‌نماید و دور از ذهن است که کسی به خدا باور نداشته باشد، به خداوند سوگند یاد نماید. همچنین اگر باور به اعتقادات شخصی ندارد و به درستی راهش ایمان پیدا نکرده، چگونه این‌گونه خود را در معرض خطرات قرار داده و برای حمایت از وی دشمنی‌ها را به جان بخرد؟ بلکه تنها نیروی ایمان است که به فرد قدرت چنین عملکردهای شجاعانه‌ای می‌دهد و از او انسانی چنین فداکار می‌سازد.

۴-۲. اعلام عام الحزن در سال رحلت ابوطالب

ابن الاثیر می‌نویسد: «پس از خروج از شعب ابی طالب که مصادف با سه سال پیش از هجرت می‌شد، حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت ابوطالب از دنیا رحلت کردند... به

خاطر وفات این دو نفر، مصیبت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عظیم شد؛ سپس پیامبر فرمودند: «دست قریش به آزار من نرسید تا اینکه ابوطالب از دنیا رفت». در ادامه، ابن اثیر نقل می‌کند که قریش پس از ابوطالب به آزار و اذیت پیامبر پرداختند تا جایی که بر سر ایشان خاک می‌ریختند و یا در حالی که آن حضرت مشغول نماز بودند، شکمبه گوسفند را بر سرشان خالی می‌کردند (ابن اثیر، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۸۵). آیا متصور است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم برای فوت یک کافر دچار رنجی عظیم گردد و آن سال را سال حزن و اندوه بنامد؟ همچنین می‌توان عنوان نمود که این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «دست قریش به آزار من نرسید تا اینکه ابوطالب از دنیا رفت»، به گونه‌ای تحسین و تمجید از ابوطالب است و در صورتی که وی کافر باشد، جایی برای تمجید وجود ندارد. همچنین فردی که کافر باشد، نمی‌تواند با کسی در این حد دوستی نماید، آن هم با کسی که در صدد برچیدن اعتقادات اوست؛ بلکه در چنین وضعیتی، انسان کافر در صدد تضعیف مخالف خویش است و نه حمایت و تقویت او، چنان که کفار قریش به همین جهت با ایشان مخالفت می‌نمودند. از این رو می‌توان گفت این گونه گزارش‌ها به نحوی دربردارنده ایمان قلبی ابوطالب به رسالت و آرمان‌های پیامبر اسلام بوده است.

۳-۴. کافر بودن دشمن ابوطالب از نگاه اندیشه‌وران عامه

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء از قول سفیان بن عیینه می‌نویسد: «دشمن ابوطالب کافر است». سؤال شد به چه علت؟ پاسخ داد: «چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست دارد؛ و هر کس کسی را که پیامبر دوست دارد، دشمن بدارد، پس او کافر است» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۹۸).

ابن ابی‌الحدید، یکی از اندیشمندان صاحب‌نام اهل سنت، در گزارشی می‌نویسد: با اسناد بسیار که در رأس برخی از آن‌ها عباس بن عبدالمطلب و در رأس برخی دیگر ابوبکر بن ابی‌قحافه قرار دارد، گزارش شده که ابوطالب نمرد مگر پس از آن که گفت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و این گزارش معروف است که ابوطالب در هنگام مرگ سخنی آهسته بر زبان راند که برادرش عباس آن را شنید (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۷۱).

برخی از اندیشمندان از منابع اهل سنت چنین نقل نموده‌اند که از ائمه مالکی، علامه علی الاجهوری در فتاوی خود بر این مطلب تصریح کرده است که بغض ابوطالب کفر است. همچنین تلمسانی در حاشیه خود بر کتاب شفا بر این مطلب نص صریح دارد. وی هنگامی که از ابوطالب نام می‌برد، چنین می‌گوید: «شایسته نیست که ایشان یاد شود مگر به حمایت از پیامبر اکرم ﷺ؛ زیرا وی پیامبر را با قول و فعلش یاری و حمایت کرد. و یادکردن ایشان به بدی، موجب آزار پیامبر اکرم می‌شود و فردی که موذی و موجب اذیت پیامبر باشد، کافر است و کافر، حکمش قتل است» (امینی، بی‌تا، ص ۲۵؛ امینی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۸۱-۳۸۲). همو سخن بسیاری از علمای اهل سنت را بیان می‌کند مبنی بر اینکه ابوطالب اهل نجات است. از آن جمله هستند: قرطبی، سبکی، شعرانی و بسیاری دیگر از هم‌کیشان آنان. این دانشمندان تصریح می‌کنند که این (نجات و ایمان ابوطالب) مطلبی است که ما به آن اعتقاد داریم و دین ما بر آن قرار گرفته است (امینی، بی‌تا، ص ۲۶). ایشان در بحثی تحت عنوان «قصاری القول فی سید البطح عند القوم» می‌فرماید: امام احمد بن الحسین الموصلی النجفی مشهور به ابن وحشی در شرحش بر کتاب «المسمى بشهاب الأخبار للعلامة محمد بن سلامة القضاعی» آورده است: «إِنَّ بَغْضَ أَبِي طَالِبٍ كُفْرٌ» (امینی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۸۱). علامه در ادامه می‌فرماید: ابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغه چنین می‌گوید: «مردم در مورد ابوطالب اختلاف کردند؛ امامیه و اکثر زیدیه معتقدند وی از دنیا نرفت مگر در حالت مسلمانی. و بعضی از شیوخ معتزله نیز چنین اعتقادی دارند، از آن جمله است شیخ ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و...» (امینی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۸۵). علامه روایتی را به نقل از ابوالفتح رازی در تفسیرش ذکر می‌کند: خداوند متعال آتش را بر صلب و رحمی که تو را حمل کرد، حرام کرده است؛ همین‌طور بر سینه‌ای که تو را شیر دهد و خانه‌ای که سرپرستی و کفالت تو را بر عهده بگیرد (امینی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۸۵-۳۸۶).

۴-۴. گفته ابوطالب

از شواهدی که دلالت بر ایمان ابوطالب می‌کند، شعری است که ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» از ایشان نقل کرده است. مصراع اول آن عبارت

است از:

﴿وَاللّٰهُ لَنْ يَصْلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ ... حَتّٰى اُوْسَدَ فِي التُّرَابِ دَفِيْنًا﴾

به خدا سوگند هرگز جمعیت آنان به تو دست نخواهد یافت تا اینکه من در خاک دفن شوم (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۱).

در جای دیگری از همین کتاب آمده است: [پس از رحلت حضرت ابوطالب] هنگامی که پیامبر مشاهده کردند قریش بر اذیت و آزار ایشان هجوم آورده‌اند، [خطاب به حضرت ابوطالب] فرمودند: «ای عموجان، چقدر سریع کمبود و فقدان تو را احساس کردم» (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۴).

نویسنده چنین ادامه می‌دهد: مردی که پیامبر را بزرگ کرد، بر او ترسید، وی را در مقابل دشمنانش یاری و حمایت کرد، اشعاری در صحت دینش و در وصف پیامبر دارد و نبی مکرم در رحلتش اندوهگین می‌شود، محال است که جز مسلمان مؤمن باشد. و چرا حال وی حال مؤمن آل فرعون نباشد که خداوند در مورد وی فرمود: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيْمَانَهٗ أَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ يَقُوْلَ رَّبِّيْ اللّٰهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَاِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهٗ وَاِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ (غافر/ ۲۸).

نویسنده با انصاف کتاب چنین بیان می‌کند: اگر عده‌ای چنین اشکال وارد کنند که احادیث صحیح‌های وجود دارد مبنی بر اینکه ابوطالب با حالت کفر از دنیا رفته است، ما در پاسخ می‌گوییم: این احادیث در نزد ما صحیح نیست، به خاطر اینکه این احادیث ساخته دست امویان و پیروان آنان است که نسبت به مولای ما علی (علیه السلام) و اهل بیت شماتت و دشمنی می‌ورزند و آنان را کوچک و حقیر می‌شمردند. اینان همان کسانی هستند که پدر و مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از اهل آتش و جهنمی خواندند (زینی دحلان، ۱۴۲۸، ص ۱۴-۱۵).

نتیجه‌گیری

از مباحث آورده شده روشن شد که هرچند روایت ضحضاح در کتاب‌های روایی معتبر اهل سنت مانند صحیح بخاری نقل شده است، اما چنان‌که توضیح داده

شد، صرف نقل در کتاب بخاری دلیل بر صحت محتوای روایت نیست؛ زیرا که صاحب نظران و اندیشه‌وران بسیاری از اهل سنت معتقدند بسیاری از روایات این کتاب ضعیف و حتی جعلی و بر ساخته هستند که به طور مستند اشاره گردید. افزون بر این، ثابت شد که روایت از لحاظ مضمون نیز دارای ضعف‌های فراوانی است؛ از جمله: مخالفت و تضاد با نص صریح آیاتی از قرآن، تاریخ قطعی، و نیز ناسازگاری با بسیاری از گزارشات منابع معتبر اهل سنت که تصریح به ایمان ابوطالب و ضعف چنین روایتی نموده‌اند. از این رو، این روایت نه تنها با نقد‌های جدی محتوایی بر اساس منابع اهل سنت رو به روست، بلکه با اعتقادات شیعیان امامی که گروه بزرگی از مسلمانانند، در تضاد کامل است و با صریح آیاتی از قرآن کریم نیز منافات و ناسازگاری دارد. از این رو، چنین روایتی بر ساخته و جعلی، شایسته نیست که با وجود دلایل متقن بر ایمان ابوطالب (علیه السلام)، مستند اندیشه‌وران قرار گیرد و قاصر از آن است که بتواند خدشه‌ای بر ایمان غیرقابل تردید جناب ایشان وارد نماید.

بر این اساس، باید بر این نکته تأکید نمود که ایمان ابوطالب نه از سر تعصب تاریخی، بلکه محصول یک تحلیل درونی از منطق نصوص قرآنی و روایی و هم‌سویی آن‌ها با قواعد کلی ایمان و شفاعت است؛ تحلیلی که از یک سو رفتار ابوطالب را در متن شرایط مکی می‌سنجد و از سوی دیگر، معیارهای قرآنی را بر روایت‌های مشکوک متأخر مقدم می‌دارد. بدین‌گونه، مسئله ایمان ابوطالب از سطح یک نزاع تاریخی-روایی به سطح یک بحث قرآنی و کلامی ارتقا می‌یابد. از مطالب بیان شده روشن گردید که پذیرش حدیث «ضحضاح» مستلزم پذیرش مبنایی است که با منطق قرآنی و با سنت مستمر نبوی هماهنگ نیست.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم (ترجمه آیت الله مکارم شیرازی).
آلوسی، محمود بن عبدالله. (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن ابی الحدید مدائنی، عزالدین ابوحامد بن عبدالله. (بی‌تا). شرح نهج البلاغة. قم: کتابخانه

۶. حضرت آیت الله مرعشی نجفی.
۳. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکریم. (۱۴۱۷ق). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار الکتب العربی.
۴. ابن بطلال، ابوالحسن علی بن خلف بن عبد الملک. (۱۴۲۳ق). شرح صحیح البخاری لابن بطلال. ریاض: دار النشر.
۵. ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی. (۱۴۲۶ق). تذکرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الأئمة. قم: المجمع العالمی لاهل بیت علیهم السلام.
۶. ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸م). جمهرة اللغة. بیروت: دار العلم للملایین.
۷. ابن عباد، صاحب، اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴ق). المحيط فی اللغة. بیروت: عالم الکتب.
۸. ابن عطیة، عبدالحق بن غالب. (۱۴۲۲ق). المحرر الوجیز. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. احمدی نیک، سید مهدی؛ امامی، محمد. (۱۴۰۱ش). روایات تفسیری ایمان ابوطالب در سنجة نقد و بررسی. مجله علوم حدیث تطبیقی، (۱۶)، ۸۹-۱۱۲.
۱۰. امینی، عبدالحسین. (بی تا). الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب. (بی جا: بی تا).
۱۱. امینی، عبدالحسین. (بی تا). ایمان ابیطالب علیهم السلام و سیرته. اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام.
۱۲. بخاری جعفری، محمد بن اسماعیل ابوعبدالله. (۱۴۲۲ق). الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله ﷺ و سننه و آیامه (صحیح البخاری). دمشق: دار طوق النجاة.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد. (۱۴۲۲ق). الكشف و البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۵. حیدرزاده، ناصر؛ علی محمدی، مرضیه. (۱۴۰۱ش). نقد روایات ضحضاح در کفر حضرت ابوطالب علیهم السلام. دوفصلنامه علمی-ترویجی سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام.
۱۶. خانجانی، قاسم. (۱۴۰۰ش). بررسی اتهام کفر به حضرت ابوطالب علیهم السلام. نشریه سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام.
۱۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۴۲۰ق). محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء. بیروت: شرکت دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۱۸. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. بیروت: دار الکتب العربی.
۱۹. زینی دحلان، احمد. (۱۴۲۸ق). أسنی المطالب فی نجاة أبی طالب. اردن: دار الإمام النووی.
۲۰. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر. (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی نجفی.

انگاره کفر ابوطالب مبتنی بر روایت ضحضاح، در سنجه آیات قرآنی با تأکید بر تفاسیر اهل سنت/ احمدی نیک، هراتی ۱۶۵

۲۱. صاوی، احمد بن محمد. (۱۴۲۷ق). حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۳. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری). بیروت: دار المعرفة.
۲۴. عسکری، نجم الدین. (۱۴۴۲ق). ابوطالب حامی الرسول و ناصره. عراق: العتبة الحسینیة.
۲۵. فاطمی نژاد، عبدالله. (۱۴۰۱ش). سوزہ سخن: ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام. نشریه مبلغان.
۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۲۸. قاسمی، جمال الدین. (۱۴۱۸ق). تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۹. قثم، عبدالنبی. (۱۳۸۹ش). فرهنگ معاصر عربی- فارسی. تهران: مؤسسه فرهنگی معاصر.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۳۱. مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). تفسیر المراغی. بیروت: دار الفکر.
۳۲. مرتضوی، سید محمد. (۱۳۸۸ش). بررسی روایات ضحضاح. مجله مطالعات اسلامی علوم قرآن و حدیث، ۱۵۳-۱۷۳.
۳۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (بی تا). ایمان ابی طالب. بیروت: مؤسسه البعثة.
۳۴. وراق البغدادی، ابوالفرج محمد بن اسحاق (معروف به ابن الندیم). (۱۴۱۷ق). الفهرست. بیروت: دار المعرفة.